

متن پرسش

سلام علیکم! جوانی هستم ۲۳ ساله که در خانواده ای سنتی- مذهبی بزرگ شدم، خانواده ای که گرچه اختلاف نظرهای جدی در برخی از مبانی با آنها دارم اما در بین فامیل تقریباً مذهبی ترین خانواده محسوب می شوم. سؤالاتی که از حضرتعالی دارم در دو محور خلاصه می شوند. یک محور ازدواج و یکی محور حدود روابط فامیلی: خانواده مادری من هر ماه یک بار دور در خانه یکی از بستگان به صورت گردشی جمع می شوند و همه در این مراسم شرکت می کنند. اما بنده به خاطر اینکه اولاً هم صحبتی ندارم و ثانیاً شرکت کردن در اینگونه مجالس را مصداق ائتلاف عمر میدانم (چون که یا مسائل مربوط به بازار و گرانی مطرح میشود یا تهمت و غیبت و فحاشی نسبت به خود نظام یا مسئولین کشور و یا استان) و ثالثاً به خاطر اینکه دختران فامیل چندان مقید به حجاب نیستند(گرچه این دسته از مراسمهایمان استثناء مختلط نیست و صرفاً در پایان و در مرحله خداحافظی زن و مرد همدیگر را میبینند) اما همان را نیز برای خودم به صلاح نمیبینم ، لذا مجموعه این عوامل سبب شده تا در اینگونه مراسمات شرکت نکنم. از سوی دیگر هیچ رغبتی به شرکت در مراسمات مشابه مثل دید و بازدید عید نوروز و غیر آن نیز ندارم بنا به همان دلایل مذکور. این روند از قبل از کنکور و درست زمانی که سالهای دوم و سوم دبیرستان بودم شروع شد تا اکنون نیز به همین منوال دنبال شده است اما به صورت کاملاً مطلق نبوده بلکه در این فاصله نسبتاً زیاد(حدود ۷ ۸ سال) شاید فقط ۳ الی ۵ بار فامیل را دیده ام. این روند به گونه ای بوده است که حتی زن عموی بنده و دختر عمه ها و حتی پسر دایی ها و دیگر اقوامی که پس از چند سال اخیراً بنده را در مراسم ازدواج برادرم دیدند تعجب کردند و جمله "چقدر تغییر کرده ای یا اینکه چقدر بزرگ شدی" را گفتند. در این میان زن عموی بنده که مرا عید نوروز دید به جا نیاورد و از مادرم پرسید این آقا کی هستند. پسر عمه ام که سال دوم راهنمایی است نمیدانست که من پسر دایی او هستم و اصلاً مرا نمی شناخت. گرچه این وضعیت غیر معمول است اما واقعیت دارد و عین حقیقت است لطفاً غیر واقعی بودن آن منجر به انکار آن نشود. این امر از چند جهت ایجاد مشکل کرده است یکی اینکه توصیه های اسلام مبنی بر صله رحم را چه کنم ؟؟؟؟ دیگر اینکه انگ اجتماعی نبودن و بسته بودن و دگم بودن تا حدی به بنده می زنند با این چه کنم ؟؟؟؟ از سوی دیگر بنده که به جد اعتقاد به وجود روابط حداقلی میان زن و مرد در مراسمات دارم با توجه به این شرایط روش درستی را در پیش گرفته ام یا خیر؟؟؟ از طرف دیگر اینکه می گوئیم انسان مکتبی باید بر اساس مکتبش رفتار کند و روابط با هر چیز و هر کسی باید بر اساس مکتب باشد. شهید مطهری ره نیز در کتاب جاذبه و دافعه می فرمایند انسان مکتبی انسانی است که هم جاذبه داشته باشد هم دافعه نه

فقط جاذبه تنها. اما اگر بخواهیم این را ملاک قرار دهیم پس مثلاً در خیلی از موارد باید کلاً با خانواده (خانواده منظورم تنها پدر و مادر و خواهر و برادر نیست بلکه عمو دایی عمه خاله پسران و دختران اینها) قطع ارتباط کند یا ارتباط‌ها را بسیار کاهش دهد. از سوی دیگر در باب ازدواج مسائلی را برای بنده ایجاد نموده است. توضیح اینکه من دانشجوی هستم و مشغول به کار نیستم اما توانایی کسب درآمد را دارم، به جهت نوع روابطی که دارم که البته بر اساس پشتوانه‌های فکری و به نظر اسلامی در رابطه با همسر نظراتی دارم که به لحاظ مبنایی با خانواده متفاوت است در این میان یکی از ملاکهای جدی بنده محبّه و عقیقه بودن دختر است که روی آن بسیار تأکید میکنم این در حالی است که گرچه خانواده نیز نظر روی چادر به عنوان حجاب دارند اما من نوع خاصی از حجاب چادر را می‌پسندم نه همه نوع آنرا؛ شاید از نظر آنها داشتن چادر در صورتی که قرص صورت پیدا باشد مشکلی نباشد اما از نظر بنده کمتر از قرص صورت بهتر است باشد (گرچه شارع مقدس اجازه داده است اما به نظرم میرسد این خلاف نظر شارع مقدس نیست. همان چیزی مد نظر بنده است که عرف بچه حزب‌اللهی‌ها می‌پسندند) این مسأله از یک سو و از سوی دیگر اینکه من کار کردن زن را در محیط‌هایی که مختلط با مردان است نمی‌پسندم در حالی که از نظر خانواده مانعی ندارد از جهت سوم هم بنده در ملاکهای خودم شاید بیشتر از ۱۵٪ برای زیبایی اهمیت قائل باشم چرا که پس از ازدواج به نظرم می‌رسد زیبایی زن نه به تمامه بلکه تا حد زیادی عادی می‌شود و آنچه موجبات محبت و مودت را میان زوجین را فراهم می‌آورد هم کفوی در ایمان است و اخلاق و عقیده در صورتی که این مسأله برای خانواده به شدت حائز اهمیت است به گونه‌ای که آنها بیش از اینکه به دنبال پیدا کردن همسر برای فرزندشان باشند در پی یافتن عروس برای خودشان هستند. (از دیگر نقاط اختلافی بنده با خانواده این است که آنها قبول نمی‌کنند که خانواده دختر یا خود او طلبه و از قشر روحانیت معظم باشند حتی با بنده هم سر رفتن به حوزه به شدت مخالفت می‌کنند گرچه به جد معتقدم که هر آنچه هست از فقه و فلسفه و علوم حوزوی باید نشأت بگیرد؛ از سوی دیگر هر لحظه که از عمرم می‌گذرد و خود را مجرد می‌بینم خود را عقب یافته در مسیر تعالی می‌دانم و معتقدم که ازدواج نکردنم بر ایمان و اخلاق اثرات منفی گذاشته است. یکی از عمده مشکلاتی که خانواده در این راه برای قرار می‌دهند مسائل مالی و اقتصادی است اما من معتقدم منی که قرار است برای رضای خدای متعال و رعایت تقوای الهی و اجتناب از گناهان ازدواج نمایم خود خداوند هم رزق و روزی‌ام را تأمین می‌کند و از این جهت مانع خاصی بر سر راهم نمی‌بینم را خلاصه اینکه اختلافات جدی با خانواده دارم که هنوز به توافقی بر سر موردی مشترک نرسیده‌ایم) لذا از حضرت تعالی تقاضای راهنمایی دارم که اگر در عقاید بنده اشکالی وجود دارد آنرا اصلاح نمایم نکته اخیر اینکه معتقدم در این میان رفتارم با خانواده باید به گونه‌ای باشد که خدای ناکرده موجبات رنجش آنها را فراهم نکنم که فرمود و قضی ربک الا تعبدوا الا اياه و بلوالدين احسانا و اما یبلغن احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف و لا تنهرهما و قل لهما قولا کریمًا. از مطوّل شدن عذر می‌خواهم و از اینکه منت نهادید و راهنمایی فرمودید پیشاپیش متشکرم.

باسمه تعالی؛ علیکم السلام: به نظرم افراط می‌کنید. چه اشکال دارد شما هم سری به اقوامی که در یکجا جمع شده‌اند بزنید بدون آن‌که تمام وقت آن‌جا باشید. در دید و بازدید عید هم کوتاهی کرده‌اید. چطور انسان به دیدن عمو و عمه و دایی و خاله‌اش نرود؟ در هر حال فقهای عظام می‌فرمایند قطع رحم با ارحام به این بهانه‌ها حرام است. در مورد همسر هم سعی کنید خانواده را با خود همراه کنید بدون آن‌که از شریعت الهی کوتاه بیایید. بر روی رخصت‌هایی که دین داده بیش از حد تأکید نکنید. موفق باشید